

جمعہ ۲۷ شہریور ۱۳۸۳ - سال یازدہم - شماره ۳۴۹۸



یادداشت
تفکر غریب است

پرونده

سیری در زندگی، احوالات و آرای سیداحمد فردید
فیلسوف نامکرر تنها

گفت و گو با مسعود گلستان در باره سید احمد فردید
کار متفکر، تکرار تفکر دیگران نیست

سرمقاله
دفاع از فیلسوف کار عبثی است

نگاهی به سه کتاب منتشر شده درباره افکار و آرای سید احمد فردید
سه روایت از حکیم انسی

یادداشت
سلوک
وارونه

هفته

جهان

پنجره

داستان

چهره ها

سینما

دیدار

حوادث

ماشین

ورزش

هنر

یادداشت

تفکر غریب است



یاد کردن از مرحوم سیدناالاستاد کار دشواری است، به دشواری شخص وی و به همان پیچیدگی. ما و منی در یاد کردن از کسانی که از ما و منی گذشته و به جاودانگی پیوسته اند جایی ندارد و زمانه زشت روی ما همچنان در ورطه ما و منی دست و پا

می زند و از فرزندان و کسانی که از خلاف آمد عادت کام طلبیده و از زلف پریشان جهان کنونی کسب جمعیت کرده و سپس به وادی انس رفته اند، همچنان به بدی یاد می کند. من نمی دانم به بدی یاد کردن از رفتگان چه هنری است و کدام درد را درمان می کند که برخی شبه زندگان جز در آویختن با آنان پیشه ای جست و جو نمی کنند؟! احمد فرید نه اهل سیاست بود و نه سمتی دنیوی داشت که بخواهیم از او به خصومت یاد کنیم. متفکر بود و در تفکر سختگیر بود و عادات زمانه را بر نمی تابد و کسانی را که مغلوب عادات زمانه بودند نمی پسندید و گاه از آنان بد می گفت. با چنین متفکری خصومت کردن نشانه بیماری و رعونت است و اهل رعونت سیاست زده اند و نشانی از تفکر در آنها نیست و نباید به آنها اعتنا کرد، چون هرچه می گویند ناشی از بحران هایی است که از حیث اخلاقی و فردی با آن دست و گریبانند.

من در نوزده سالگی دکتر سید احمد فرید را شناختم و آنچه را به عین یقین در ساحت تصوف آزموده و به شهود و مکاشفه دیده بودم در نزد وی یافتیم و علم یقین را از آن بزرگوار فرا گرفتیم. ای کاش سیدناالاستاد هرگز متعرض سیاست نمی شد و در لابه لای اقوال خود پرده از چهره سیاست و سیاست زدگان بر نمی گرفت و در تعاطی کلمات و ساحت حکمت معنوی باقی می ماند تا شاگردان وی نیز به همان مصائبی که خود آن جناب به آنها مبتلا بود، گرفتار نمی آمدند. تعرض به سیاست در روزگاری که سیاست زدگی مذهب مختار خاص و عام است مستلزم انواع مصائب و مضایق است و سیدناالاستاد خود عمری در مضیق زمان و ابنای زمان بود. به هر حال من دانشی را که نه در کتابها یافت می شود و نه در نزد مدعیان حکمت از آن بزرگمرد فرا گرفتیم - به قدر وسع خویش البته - و از آنچه بودم فراتر رفتم و به ساحتی از آزادگی رسیدم که هر چند بنای نسبت مرا با هر آنچه دنیوی است، فرو ریخت. اما ربط و تعلق مرا به امور معنوی و اخروی صدچندان کرد و شکر وی در این مقال گفتنی نیست و هیچ شاگردی از عهده شکر استاد خود بر نمی آید. همین که مرا از غفلت بیرون آورد و زمانه واژگون کنونی را به من شناساند و باعث شد که نسبت من با مفاهیم و معانی و صور دگرگون شود، خود شکر است، که او استادی و پدری خود را به درستی پاس می داشت و می دانست چگونه حق گزار دانش خود باشد

مرحوم سیدناالاستاد نسبت به آنان که ذوقی و استعدادی داشتند سخت مهربان بود و البته به همان مقدار سختگیر و بسیار ولوع بود که آنچه می داند به آنان بیاموزد و در عوض توقع امانت و صدق داشت و هرگاه از یکی خیانت در امانت می دید بر وی نمی بخشود و او را از خود طرد می کرد و صد البته طردشدگان بسیار بودند و هم این گروهند که این سو و آن سو به مرده آن جناب ناسزا می گویند. دکتر فردید بسیار خواننده بود و بسیار می دانست و برای دانش خود ظرف و ظرفیتی می طلبید که در هیچ کس یافت نمی شد؛ از این رو مدام در خود می جوشید و همچون دریا می خروشید و در کنفرانس ها و کلاس ها به دراز دامنی تمام، گوشه هایی از دانش وسیع خود را برملا می کرد و همین باعث می شد که محسود مدعیان باشد. معاصران او را همطراز با خود می خواستند و او همواره و در هر عرصه ای فراتر از معیارهای آنان بود و بیش از حوصله اندک معنوی آنان. از همین رو مدام درها به روی حضرتش بسته می شد و بسته می ماند و در عوض شایعه ها و دروغ پراکنی ها و تهمت ها دم افزون می شد. شاید تاریخ ایران و به ویژه روزگار ما که به دروغ روزگار روشنفکری و لااقل طلب آزادی و آزادی نام گرفته است، چهره ای به مظلومیت دکتر سیداحمد فردید سراغ نداشته باشد. شگفتا! کسی که هیچ کتابی از وی در دسترس نیست آماج صدها گونه سنگ پراکنی است و شایعه سازی همچنان مرده وی را دنبال می کند. البته دشمنان حق دارند که او را رها نکنند زیرا در عالم صورت مرده و در ساحت معنا زنده تر از آنهاست و آن مقدار از تفکر وی که منتشر شده، همچنان ویران کننده بنای دعاوی مدعیان است و برانگیزاننده جان ها و دل های زنده و تابناک. به راستی اگر فردید زنده نبود پس از درگذشت وی این همه حرف و سخن - خواه به انکار و خواه به ایجاب - در میان نبود، زیرا ایرانیان کنونی مردمی هستند. گرفتار معاش و دچار انواع بحران ها که حتی فرصت سر خاراندن ندارند، تا چه رسد به آن که یکی از دغدغه های آنان رد و اثبات مردی باشد که روی کاغذ نمی نوشت و جز به نوشتن بر دل ها اهتمام نداشت. فردید غریب آمد و غریب رفت زیرا مظهر تفکر بود و تفکر غریب است به ویژه تفکری که خلاف آمد عادت باشد و جز به دل ها نظر نکند. من نمی دانم شاگردان و پیروان فردید از حیث شمار چه مقدارند، اینقدر می دانم که هر دلی به تفکر آن مرحوم منور شده است خود به خود در تکاپوی اعراض از تقدیر فراگیر جهان کنونی، یعنی غریبزدگی است. در جهان کنونی به سر بردن و در عین حال از آن اعراض کردن دشوار است، مرحوم سیدناالاستاد عمری در حال این اعراض بود و به پیروان خود نیز این اعراض را تسری داد. بی گمان جهانی فارغ از غرب و غریبزدگی در راه است و وضع موجود بی شک جای خود را به وضع موعود خواهد داد، اما چه هنگام و چگونه؟ این راز از ما پوشیده است. اینقدر می دانیم که اساس غریبزدگی بر جهل و جور است و ذات بشر جهل و جور را بر نمی تابد و جز از سر ناگزیری با وضع موجود کنار نمی آید، دیگر این که جهل و جور قادر به اداره جهان نیست، پس لاجرم بشر کنونی خواسته و ناخواسته به سوی همان مقصدی می رود که فردید یکی از منادیان آن بود، یعنی

غلبه موعود امم و بسط و نشر داد و دهش و اقامه عدل و چیرگی توحید که وعده انبیای اولی العزم بوده است، در آن روز فردید و همگان وی به حقیقت تجلیل خواهند شد و فارغ از هر مجامله ای شان آنان معلوم خواهد گشت. فردید از رازها راز
- امکان فرا رسیدن موعود امم - پرده برداشت و با زمره جهل و جور که می خواهند غفلت از این راز را منتشر بینند، مجاهده می کرد و شان وی جز بر دیدار بینان و موعود گرایان حقیقی پوشیده است.



سیری در زندگی، احوالات و آرای سیداحمد فردید

فیلسوف نامکرر تنها

رحمان بوذری



«به نام خدای پس فردا شروع می کنم. به نام خدای لطف پس فردا، آن خدایی که انسان پس فردا و آینده مظهرش خواهد بود. آن خدای لطف پس فردا.»^۱
«من همیشه به نام باسمه تبارک و تعالی آغاز کرده ام به نام خدا و تکرار می کنم و همواره تکرار خواهم کرد. آن ...، آن الهی که مراد می کنم، خدای امروز نیست، خدای امروز طاغوت است.»^۲
«مطلبی که تکرار شود، عادت می شود. گاهی عادت خودش یکی از عوامل غفلت است و من هم از بس تکرار کرده ام باسمه تعالی و از اینها، نگرانم از این که تکرار شود. بدون این که مدعی باشم، متذکر نام خدا هستم. به هر حال می گویم باسمه تعالی. به نام خدای خارج از عادت که متداول است و بنابراین به نام خدای پریروز و پس

اینها جملات آغازین سخنرانی های مردی است که شاید پرمناقشه ترین فیلسوف سال های اخیر باشد. مردی که به تعبیر منتقدان سرسخت این سال هایش «اسطوره فلسفی در میان ما»^۴ لقب گرفت و با مرگش پرونده او گشوده شد. مردی که کمتر نوشت و بیشتر سخن گفت و اتفاقاً سخنانی بر زبان راند که وجودش را همچنان سر به مهر باقی گذارده است؛ فیلسوف پر رمز و رازی که آرای او در میان اهلای سیاسی مخالفان و موافقانش گم و گور شد؛ مردی به نام سید احمد فردید.

یان ریشال در کتاب معروف خود، روشنفکران و انقلاب اسلامی می نویسد: «بعد از نام امام خمینی هیچ کس مثل دکتر فردید برافکار جوانان انقلابی تاثیر مستقیم و غیر مستقیم نداشته است.» گر چه این تعبیر در مورد او اغراق آمیز است اما این فیلسوف شفاهی - که به گفته برخی از شاگردانش این تعبیر درباره او نارواست - در میان دوستان و شاگردان و کسانی که مخالف سرسخت او محسوب می شوند، غریب افتاده است. از طرفی شاگردان او آن اندازه از هم گسیخته و پراکنده اند که سخت می شود آنها را دور یک سفره جمع کرد و از آن طرف مخالفانش به اتکای تریبون های متعدد خود، آن اندازه درباره شخصیت او سخن گفته اند که حتی پاره ای از افکار و آرای او هم مورد بررسی جدی قرار نگرفته است. فیلسوفی که نخستین فلسفه پرداز عصر جدید ایران نام گرفت و از حوالت تاریخی سخن می گفت اما زمان او را با خود برد و در میان دوستان و دشمنانش به فراموشی سپرده شد.

سید احمد مهینی یزدی که پس از انتشار مقاله ای در دوره سوم مجله سخن (در نیمه نخست دهه ۲۰) نام فردید را برای خود انتخاب کرد. در سال ۱۲۸۹ ۵ (یا ۱۲۹۱) ۶ در خانواده ای متمول در یزد به دنیا آمد. «من در یزد متولد شده ام. در زندان سکندر، در کویر که چشم اندازی چون تاریخ فلسفه را دارد. اسم اصلی من مهینی یزدی است. بعداً فردید شد»^۷

سید احمد، کودکی اش را در محله «سردوراه» یزد گذراند. در همان جا دوره تعلیمات سنتی و علوم قدیمه در حوزه های علمیه - یعنی زبان و ادبیات عرب و مقدمات علم معقول - را آموخت - پدرش از مشوقان اصلی او در یادگیری زبان های خارجی بود، تا آن جا که به توصیه او در ۱۲ سالگی به یادگیری زبان فرانسه پرداخت. همان سال ها با اشتیاقی وافر به فراگیری ریاضیات و هندسه قدیم و جدید هم پرداخت. «تقریباً دوازده سالم بود که پدر مرا وادار کرد فرانسه بخوانم. چه کسی می تواند تصور کند که در آن دوره و در آن سال های فقر و بی خبری و در آن منطقه کویری که مثل بن بست در جغرافیای جهان قرار گرفته بود، یک دهقان که از جهان خارج چیزی جز سراب کویر را نمی دید و گویی قبل از گالیله زندگی می کرد، نوجوانش را تشویق به فراگیری زبان فرانسه کند ...

من فرانسه را خواندم و خوب هم خواندم»^۸

با تسلط بر زبان عربی و فرانسه از سن ۱۴ سالگی دری به روی سید احمد نوجوان گشوده می شود. دری که رو به سوی حکمت اسلامی دارد و از سوی دیگر رویی به فلسفه غرب. در سال ۱۳۰۵ - در سن ۱۶ سالگی - فرید عازم تهران می شود. «شانزده سالم بود که به تهران آمدم. این اولین سفر من بود. تهران را که دیدم فهمیدم زمین کروی است و به یزد ختم نمی شود»^۹

او با موفقیت در امتحانات متفرقه و مصاحبه، در کلاس سوم متوسط مدرسه سلطانی ثبت نام می کند. «برای ادامه تحصیل به دبیرستانی مراجعه کردم که نامش سلطانی بود. عمومی دکتر نراقی در آن مدرسه، سمت مدیری داشت. سلام کردم و نشستم. چندین سؤال از من کرد تا ببیند چند مرده حلاجم. سؤال ها را که جواب دادم بدون پرس و جوی بیشتری مرا به کلاس سوم متوسطه حواله داد»^{۱۰}

سپس به مدرسه دارالفنون می رود و سال ششم متوسطه را در آن جا می گذراند و در سال ۱۳۰۷ تحصیلات متوسطه را به اتمام می رساند. سید احمد فرید در این ایام از دروس بعضی از علمای آن زمان از جمله آیات عظام تنکابنی، سید کاظم عصار و شریعت سنگلجی استفاده می کند. دوست و هم درس دایمی او در این زمان مرحوم استاد علی اکبر شهابی است. فرید با ادامه تحصیلات خود در تهران فرصت مناسبی جهت مراجعه به منابع خارجی پیدا می کند و علاوه بر تسلط کامل به دو زبان عربی و فرانسه به فراگیری زبان آلمانی نیز می پردازد و با داشتن تحصیلات قدیم و مطالعات جدید با موفقیت در مصاحبه و امتحانات مربوطه به دانشگاه وارد و با استفاده از قانون تحصیلات جهشی طی مدت یک سال موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای عالی دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۴ می شود. او در این دوره در شعبه پژوهشی جامعه معلمان ایران نیز فعالیت داشت. در این ایام سرخوشی و جوانی، فرید به غرب تمایل زیادی پیدا می کند و با تحصیلکردگان و فرنگ دیدگان و روشنفکران مقیم تهران آشنا و در محافل و مجالس آنها رفت و آمد می کند.^{۱۱}

«غرب مرا کشید. مرا جذب کرد. مثل آهن ربایی که براده را به خود می کشد. آری غرب مرا زد، مثل صاعقه و این صاعقه نابهنگام درخت اعتقادات را از ریشه سوزانید. همه چیز رفت. همه چیز سوخت. باورها آتش گرفت دین آتش گرفت. مذهب آتش گرفت. ایمان آتش گرفت و من در میان این شعله های بی امان برشته شدم، جزغاله شدم و قامت اندیشه ام به قیامت رفت.»^{۱۲}

در همین سال ها فرید با صادق هدایت گره خورده و دوستی آنها تا اواخر عمر هدایت ادامه پیدا می کند^{۱۳} و خاطره آن تا پایان زندگی در ذهن فرید باقی می ماند. این ارتباط که یکی به نویسنده ای با ادبیات جدید و دیگری به فیلسوف فلسفه پرداز نو باز می گردد، قابل تأمل است. «در هنگام آشنایی و دوستی با هدایت، من دبیر بودم، و هم دانش پژوهی کوشا. پرورش من آخوندی نبود اما چون

جز فلسفه، رشته های دیگر چندان چنگی به دلم نمی زد و اشتغال به فلسفه هم جدی گرفته بودم، از همان آغاز دریافتم که تعاطی فلسفه جدید بدون نگرشی در فلسفه اسلامی معنی نخواهد داشت. از این روی در آن زمان همراه با فلسفه جدید به فلسفه قدیم نیز می پرداختم و در آن فرو می رفتم. در این رهگذر هدایت از کسان انگشت شماری بود که مرا در کار خود تشویق می کرد و دم او تا بدان پایه پاکدلانه و گرم بود که در زندگی من تاثیر بسیار نهاد» ۱۴ رابطه فرید و هدایت روز به روز گرم تر می شود و دوستان مشترک آنها بیشتر. مظفر بقایی و حسن شهید نورایی که هر دو در مجله سخن که به سردبیری پرویز ناتل خانلری منتشر می شد حضور داشتند به این حلقه می پیوندند. ۱۵ فرید هم در شورای سردبیری سخن شرکت می کند و از آن جا با یحیی مهدوی اولین رئیس گروه فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران آشنا می شود و او مقدمات تدریس فرید را در دانشگاه تهران فراهم می کند. در همین دوران است که فرید با تالیف مقالاتی در مجله سخن خود را مطرح می کند. سال ۱۳۲۴ مجموعه مقالاتی با عنوان از کانت تا هیدگر از او به چاپ می رسد که دقت نظرش را بر همگان آشکار می کند و تحریر همین چند مقاله مقدمات ادامه تحصیل او را در اروپا فراهم می کند. او در سال ۱۳۲۶ ابتدا به فرانسه و سپس به آلمان می رود و در دانشگاه سوربن و هایدلبرگ به ادامه تحصیلات و تحقیقات خود می پردازد. از اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل توانمندی فرید ظهور جدی پیدا می کند. او پس از بازگشت به ایران در دانشکده های ادبیات و الهیات دانشگاه تهران مشغول تدریس می شود و از رهگذر آشنایی با زبان های کهن یونانی، لاتین، سنسکریت و پهلوی با حضور در مجامع فرهنگی، افکار خود را منتشر می کند. در سال ۱۳۳۸ فرید تعبیر غرب زدگی را با توجه به مقدمات حکمی و فلسفی آن مطرح می کند و از آن پس این اصطلاح به وفور بر سر زبان ها می افتد. او در سال ۱۳۴۰ در جلسات «شورای هدف فرهنگ ایران» به دعوت وزیر فرهنگ حضور پیدا می کند. جلساتی که سید جلال آل احمد هم در آنها حضور دارد و در همین جلسات شیفته فرید می شود و کتاب غرب زدگی را متأثر از او به رشته تحریر درمی آورد. هرچند فرید معتقد بود که آل احمد این اصطلاح بر ساخته او را درنیافته است. «در دوره آقای درخشش وزیر وقت آموزش و پرورش جلسه ای یا سمیناری یا چیزی شبیه آن تشکیل شد تا به بررسی مبانی آموزش و پرورش بپردازد. عنوان جلسه دقیقاً این بود. بحث در مبانی آموزش و پرورش. در آن بسیاری از صاحبان نام مثل آقای دکتر تسلیمی، دکتر راسخ، دکتر کاروان، مرحوم جلال آل احمد و عده دیگری که آنها اغلب روان شناس بودند، شرکت داشتند. خب، بنده را هم دعوت کرده بودند. بنده هم به شهادت آقایان مطالبی را عنوان کردم، که همین مطالب باعث کشیده شدن اصل بحث به زمینه های دیگر گردید. یکی از این زمینه ها، غرب زدگی بود. بعد مرحوم آل احمد به اشاره و القائات من مقالته نوشت و غرب زدگی را مطرح کرد و به این ترتیب بحث سطحی در مبانی آموزش و پرورش به مقاله آل احمد انجامید. گرچه آل احمد این شهامت را داشت که به طور تلویحی بگوید غرب زدگی و عنوان آن از شخص من نیست. ولی به هر صورت این قضیه توانست طرح و تعقیب

شود. البته غرب زدگی به آن صورت که مطرح شد، از دید من، بی اعتبار است، چون من استنتاج دیگری از آن دارم و همیشه هم منتظر وقت مناسب بودم که آن را عنوان کنم. فکر می کنم اکنون فرصت مناسب برای من به وجود آمده است تا آزادانه عقاید خود را بیان کنم.» ۱۶

در مرداد ماه، ۱۳۴۶ فردید در بیست و هفتمین کنگره خاورشناسان در آمریکا شرکت می کند. استادان دیگری همچون مجتبی مینوی، سیدحسین نصر، ابوالحسن جلیلی، محمدمقدم، عباس زریاب خوبی، عزت ا... نگهبان، علی اکبر جعفری و ایرج افشار در این کنگره حضور داشتند. عنوان سخنرانی فردید که هیچگاه مکتوب نمی شود «معانی هیبت و سبحان ا... در تصوف اسلامی» بود. ظاهراً رفتار فردید از دید همسفران او با دیگران متفاوت بوده است. ایرج افشار در توصیف این سفر می گوید: «فردید هرچند یک بار از عالم فلسفی و دنیای پرلذت فکر، به جهان مادی و حیات دوستان می آمد.» ۱۷

فردید در تدریس شیوه خاصی داشت و همین، سبب جلب توجه دیگران می شده است. او در بسیاری از مواقع کلاسش را با ذکر واقعه یا حادثه ای اجتماعی یا سیاسی آغاز می کرده و سپس به بیان نظر خویش می پرداخته است. فردید در جلسات درس و سخنرانی هایش شیوه تفسیر و تاویل (هرمنوتیک) و به تعبیر خودش روش زندآگاهانه را در پیش می گرفت و منظومه ای از تفکرات خود را به مخاطب عرضه می کرد. کلماتی به کار می برد که یا خودش واضح آنها بود یا پیش از آن کمتر کسی به گوشش خورده بود. حتی تحقیقات او در زمینه ریشه کلمات و اصطلاحات در زبان های قدیم موجب شد که فرهنگستان زبان از او برای تحقیق و تدوین یک دوره فرهنگ اصطلاحات فلسفی دعوت کند. فردید به این دعوت پاسخ مثبت داد و تحقیقات وسیعی را آغاز کرد که به دلیل عدم درک کامل و حمایت و تامین امکانات از سوی کارگزاران فرهنگی رژیم سابق ناتمام ماند. کم کم گرداگرد فردید حلقه ای از اندیشمندان تشکیل می شود و اندیشه های او مورد توجه قرار می گیرد. شاگردان خاص او مثل دکتر رضا داوری اردکانی و سیدعباس معارف از او بیشتر سخن می گویند، حتی عباس معارف مواجهه با فردید را انقلابی بزرگ در آرا و احوالش می داند سید عباس معارف در یکی از اشعارش با اشاره به این موضوع آورده است:

آن	پیر	بلاجو	که	معارف	شب	توفان
سرمست	به	گرداب	زد	و	برد	گهرها
سرحلقه	رندان	جهان	احمد	فردید		
پیک	فلق	و	قافله	سالار	سحرها	۱۸

داریوش آشوری، داریوش شایگان، سید جلال آل احمد، احسان نراقی، ابوالحسن جلیلی، امیرحسین جهانگلوی نیز در جلساتی که فردید در آنها محوریت داشت، شرکت می کردند؛ جلساتی که به «فردیدیه» مشهور می شود. فردید چند

سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در میزگردهای تلویزیونی شرکت می کند و چند ماهی هم در دهه پنجاه در مجموعه برنامه های تلویزیونی به تفسیر حافظ می پردازد.

با پیروزی انقلاب اسلامی فیلسوف پیر فصل تازه ای را آغاز می کند. پیشنهاد می دهد که تدوین قانون اساسی را به او بسپارند و در کنگره ای با عنوان «کنگره مسلمانان معتقد به پیش نویس قانون اساسی» در دانشگاه تهران شرکت می کند. فرید در سال های پس از انقلاب اسلامی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان و استادان دانشکده ادبیات و حقوق دانشگاه تهران برای ایراد سلسله سخنرانی هایی دعوت شد که طی آن جلسات، به شرح و بسط مفاهیم سیاسی و تعبیرات نظری با توجه به مسایل روز و نقد دیدگاه های غربی پرداخت و به صراحت تمام از روحیه شهادت طلبی، ایمان و ایثار جوانان در انقلاب اسلامی و مجاهدت رهبری آن (امام خمینی) تجلیل کرد و از پیروزی انقلاب به عنوان نشانه ای از تزلزل در تفکر بشر انگارانه و الحادی جدید یاد کرد.

فرید هیچگاه نه قبل از پیروزی انقلاب و نه پس از آن صاحب پست و منصب سیاسی نبود. خودش می گوید: «از زمانی که غرب زدگی را گفته ام همواره در حاشیه بوده ام و تا مرگ نیز در حاشیه حوالت تاریخ خواهم ماند و خدا نخواهد خواست که کاره ای بشوم.» ۱۹

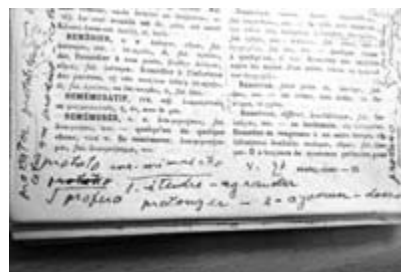
فرید در سال های گوشه نشینی و عزلت خود مجموعه یادداشت ها و حواشی مفصلی بر فرهنگ های مختلف و اتیمولوژی زبان های اروپایی و فرهنگ معجم الوسیط نگاشت که در آن ریشه کلمات عربی را با ریشه زبان های هند و اروپایی مقایسه کرده و نتایج آن را به رشته تحریر درآورده است.

فرید در سال ۱۳۷۱ کم و بیش همه جلسات خانگی و سخنرانی ها را تعطیل کرد و یکسره خلوت گزید. او در ۲۵ مرداد ماه ۱۳۷۳ درگذشت. پس از فوت او شاگردان و دوستانش به نشر مطالبی درباره او پرداختند و مجلات و کتاب هایی منتشر کردند. منزل او نیز در کوچه مهربان خیابان صبای شمالی در سال ۱۳۷۶ با کمک شهرداری تهران به بنیاد حکمی - فلسفی فرید تبدیل شد که به ترویج اندیشه های او و برگزاری کلاس و نشر کتاب می پردازد.

نخستین فلسفه پرداز عصر جدید

شاید تنها نکته ای که همه موافقان، مخالفان، دوستان و دشمنان بر آن اتفاق نظر دارند اطلاعات وسیع و کم نظیر سیداحمد فرید از حکمت اسلامی و عرفان نظری و آشنایی عمیق او با فلسفه های اسلامی و همچنین فیلسوف آلمانی معاصر، مارتین هیدگر است. «ما وقتی از فلسفه اسلامی صحبت می کنیم بلافاصله ابن سینا، فارابی، سهروردی، ملاصدرا و... در نظرمان می آید ولی وقتی بحث از فلسفه معاصر به میان می آید چه چیزی به ذهن خطور می کند؟ کسی حرفی زده است؟! چیزی گفته است؟ تنها فروغی کتاب سیر حکمت در اروپا را نوشته که آن هم فقط گزارش است. دیگران چه کرده اند؟ کتابهایی را از کانت، هگل و برگسون ترجمه کرده اند. اما در ایران کسی هست که حرف فلسفی غیر از آنچه که از میراث قدیم ما مانده زده باشد؟! اگر یک نفر را پیدا کنید آن فرید است. فرید ما

را متوجه مآثر تاریخی مان می کند. فردید بحث رابطه ما با غرب و موقعیت کنونی تاریخی مان را مطرح کرده است و بسیاری از مسایلی که الان در فلسفه مطرح است، قبل از این که مارکوزه کتاب «بشر تک ساحتی» را بنویسد فردید از ساحت های وجود انسان و غلبه ساحت بشریت صحبت کرده است. اگر هم اقتباس از غرب بوده است نظم خاصی به مطالبش داده و برای خود، فلسفه داشته و صاحب نظر شده است.» (گفت و گوی منتشر نشده نگارنده با دکتر رضادآوری). فردید با سخت کوشی و پیگیری خیره کننده ای عمری دراز را نه فقط صرف تامل و تفکر که صرف ترویج و توضیح اندیشه هایش کرد و بی این که چیزی درباره اندیشه هایش بنویسد بر دو نسل از اهل اندیشه این مملکت اثری چشمگیر گذاشت و شاگردان فراوان پرورد و مفهوم ها و تعبیر ویژه ساخت و گفتمان فکری خاصی پدید آورد که - به رغم فراز و نشیب ها - سال هاست که مهر و نشانش بر بعضی مجامع و محافل و نشریات و کتابها هست. مهم ترین متفکران ما دست کم در دوره هایی و در بعضی آثارشان تحت تاثیر اندیشه های فردید بوده اند. حتی داریوش آشوری هم که دیگر به خاطر مقاله «اسطوره فلسفه



میان ما» از مخالفان سرسخت فردید به حساب می آید تا سال ها دلبستگی خود به اندیشه های فردید را فراموش یا انکار نکرد، بلکه توجه خود را به این پدیده فکری حفظ کرد و در فرصت مناسب به آسیب شناسی آن پرداخت. داریوش آشوری که به تعبیر خودش از اعضای ثابت جلسات هفتگی فردید بود و سه - چهار سالی خاموش و با کنجکاوی تمام به حرف های او گوش می سپرد، پیش از آن که به یکباره به همه چیز پشت پا زند و فردید را چونان «جنازه ای که از بیماری روحی رنج می برد و سر آخر هم مرد» بداند و در سال هایی که اگرچه دل خوشی از فردید نداشت ولی کمتر به مخالفت مستقیم و صریح با فردید و شاگردانش می پرداخت و تلاش می کرد به نقد و بررسی مبادی و نتایج فکری و فلسفی اندیشه های فردید پردازد و مثلاً مقاله «نظریه غرب زدگی و بحران تفکر در ایران» را می نویسد و می کوشد حسن و عیب کار فردید را عیان کند، وقتی به تاثیر شگرف فردید در اندیشه معاصر می رسد در می ماند و از او با عنوان «نخستین فیلسوف تاریخ مدرن ایران» یاد می کند: «فردید مسئله نسبت ما با تاریخ گذشته مان و با تاریخ جهان مدرن غرب را از ساده اندیشی روشنفکران و کارشناسان به در آورد و به صورت یک بحران تاریخی طرح کرد. گذشته از آن که دیدگاه او را نسبت به این مسئله بپذیریم یا نپذیریم، اعتبار طرح این مسئله

را باید برای او بشناسیم و این همان چیزی است که او را سزاوار عنوان نخستین فیلسوف تاریخ مدرن ما می کند.»
(آشوری، دو یادداشت، نگاه نو، مهر - آبان ۱۳۷۳)

هم سخنی با هایدگر

تعلق خاطر فکری سیداحمد فردید به فیلسوف آلمانی معاصر، مارتین هیدگر موجب شده است که بسیاری از مخالفان او را بدل هیدگر بدانند و اهمیت او را نادیده بگیرند چه این که این حرف ها را اگر قرار باشد از بدل هیدگر بپذیرند از اصل او قبول می کنند: «آشنایان با فردید به یاد می آورند که نام مارتین هیدگر فیلسوف آلمانی از زبان او نمی افتاد. وی در آغاز خود را شارح هیدگر می دانست ولی آخرسرها خود را هم سخن او می شمرد. نسبت فردید با هیدگر چه بود و او هیدگر را چگونه می فهمید.» (داریوش آشوری، اسطوره فلسفه میان ما) هم سخنی به معنای تبعیت نیست. در واقع فردید از هیدگر به عنوان متفکری که در برهه ای از تاریخ ظهور کرده و تاریخ ۲۵۰۰ ساله تمدن متافیزیک را زیر سؤال برده است، به عنوان یکی از منابع منظومه فکری خود استفاده می کند و تفسیر او از هیدگر با تفسیر دیگران متفاوت است تا جایی که از آن با عنوان روایت فردیدی از هیدگر یاد می کنند. «دو فیلسوف هیچ کدام نمی توانند مقلد هم باشند. اگر یکی مقلد بود دیگر فیلسوف نیست. ممکن است دو نفر سؤالات مشترک داشته باشند و سخن هم را درک کنند؛ مثلاً کسی طلبی دارد طلبش را در تفکر فیلسوفی پیدا می کند یا سخن خودش را به سخن آن فیلسوف نزدیک می کند. هر کسی اهل فلسفه است، خودش را به حکیم و فیلسوف و عارفی نزدیک می داند. این یک امر طبیعی است. اختلاف هم بین همه آنهاست. در نظر مرحوم فردید، هیدگر فیلسوف بزرگی بود اما دکتر، هیدگری نبود.» (دکتر رضا داوری، سخنرانی در سالگرد فردید).

«چندین و چند فرق اساسی میان فردید و مدل اصلی اش مارتین هیدگر را از نظر نمی باید دور داشت. نخست این که هیدگر یک آلمانی بسیار جدی و با نظم، پرورش یافته در سنت شکوهمند فلسفه در آلمان و استاد بزرگ و به رسمیت شناخته شده فلسفه بود اما فردید یک استاد دانشگاه بی انضباط از هر نظر، در یک دانشگاه خاورمیانه ای بود» (اسطوره فلسفه میان ما). آشوری علاوه بر مقایسه خصوصیات و ویژگی های شخصی فردید با هیدگر «فلسفه» دکتر فردید را ملغمه ای از عرفان نظری ابن عربی، فلسفه تاریخ هگل صورت و ماده ارسطو «تاریخ و هستی» هیدگر می داند بی آن که با نظم خاصی بیان شود. آنچه در این میان باید بدان توجه داشت این است که حتی مخالفان فردید نیز او را دارای فلسفه ای خاص و برگرفته از منابع و مآخذ گوناگون می دانند. ولو این که با برخی پیش فرض ها و نظریات او مخالف باشند. هیدگر نیز در این طریقت فکری یکی از منابع مهم تفکر فردید است.

فردیدیون

دکتر فردید اگرچه از مریدان حلقه به گوش بیزار بود و در رفتار شخصی اش هم بسیاری را از خود رنجانیده بود و

حتی مدعیان شاگردی اش را آدم هایی خطاب می کرد که هیچ چیز نفهمیده اند: «مدعیان اصلاً به من ارتباطی ندارند چنانچه بارها تکرار کرده ام، این اشخاص اصلاً درس نخوانده اند کار آنها مانند آدم هایی است که مطالبی را بگیرند و مسخ و بعد تکرار کنند و تحویل بدهند. ایشان مطالب مرا ساعت ها نشسته و گوش داده اند. حالا اینها که نمی توانند حرف های مرا بفهمند به شکل طوطی وار تکرار می کنند، بدون آن که چیزی به آن بیفزایند و دو کتاب بخوانند جملاتی که نتیجه پنجاه سال کار من است یکباره نقل می کنند.» (دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان) اما با همه این احوال و با همه تندخویی های فردید، همواره حلقه ای از شاگردان گرداگرد او جمع شده و به سخنانش گوش می سپردند که به فردیدیون مشهور شده اند. دکتر داوری با اشاره به رابطه فردید و هیدگر، فرهنگ و اندیشه را از سیاست جدا می داند و حزب و گروه و دسته قایل شدن را در مورد اندیشه و فرهنگ اشتباه می داند: «این که امروز سخن از هیدگری گفته می شود من گروهی به اسم هیدگری و فردیدی نمی شناسم. من و جمعی از دوستان شاگرد مرحوم دکتر فردید بودیم اما صحبت از هیدگری و فردیدی نیست. در فلسفه و حکمت، حزب وجود ندارد. حزب وقتی تشکیل می شود ایدئولوژی خاصی دارد که افراد یکسان می فهمند و از آن تبعیت می کنند. نوعی دستورالعمل است. با هیدگر چنین معامله ای نمی توان کرد. او به آدم راه نمی دهد که از او دستورالعمل بخواهیم.» دکتر داوری همچنین از برخوردهای ناپخته و شورشگرانه با تفکر تعجب می کند و می گوید: «وقتی که بحث از هیدگری ها و نفی آنها می شود برای من عجیب به نظر می رسد افرادی فکر می کنند که بیاید یک مقاله بنویسیم و دخل این هیدگری ها را دریاوریم و ریشه آنها را بسوزانیم و نابودشان کنیم. اگر در فلسفه حرف این بود که کسی یک مقاله یا سخنرانی علیه دیگری انجام بدهد کار تمام باشد که خب خیلی از مسایل حل می شد. اگر اینطور بود که یک کسی بیاید و افلاطون را رد کند و دیگر اسمی از افلاطون نباشد که افلاطون ۲۵۰۰ سال نمی ماند. هزاران نفر آمدند افلاطون را رد کردند. ولی افلاطون افلاطون است. از رنسانس تا قرن هجدهم که هر کس آمد کتاب نوشت در این باره که ارسطو اینطور کرده و بی خود کرده، چه اتفاقی افتاد؟ اگر همه عالم ردش بکنند باز هم ارسطو است. حالا اگر من یک مقاله بنویسم و ارسطو را رد کنم ارسطو نیست و نابود شد؟! نه، او می ماند. اصلاً اگر این تمدن هم تمام شود و تاریخ دیگری - تاریخی دینی - بیاید، در آن تاریخ هم ارسطو به عنوان متفکر وجود دارد. تفکر ارسطو مطرح است. این که کسی بگوید بیاید تکلیف را روشن کنید، گویی از امکانات خود غافل است یعنی در مورد خود توهم دارد. آن که اهل فکر است خواهد ماند و آن که فکر ندارد نمی ماند. فکر ماندگار است» (رضا داوری، سخنرانی در سالگرد فردید).

سخن گفتن درباره تفکر فردید اگر چه این سال ها به مناسبات سیاسی فراوانی آغشته شده - و آن که روزگاری در

محلله فردوسی به طرفداری از اسرائیل و صهیونیسم مقاله می نوشت اکنون موافقان فردید را طرفداران استبداد و فاشیسم و تروریسم می خوانند و تفکر وی را مروج انحصارطلبی و خشونت گرایی - اما از آن گریزی نیست. آنچه در پس همه دعاوی سیاسی و غیرسیاسی می ماند و فانی نمی شود حق و حقیقت است یا به تعبیر فلاسفه وجود. سخنان و حرف های فردید نیز اگر رنگ و بویی از حقیقت وجود داشته باشد همیشگی و ماندگار و جاودان خواهد بود و روزگاری از پس ابرهای تاریخ سربرمی آورد و خود را می نمایاند و این ربطی به مواجهه سیاسی ما با وی نخواهد داشت و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، دست و پا زنان در برزخ میان سنت و مدرنیته، نیازمند تفکری دیگر هستیم؛ تفکری دیگر برای فردایی دیگر. تفکری که از جنس تفکر امروز نیست، تفکری متعلق به فردا و پس فردای تاریخ.

پی نوشت:

منابع در دفتر همشهری جمعه موجود است.



گفت و گو با مسعود گلستان در باره سید احمد فردید

کار متفکر، تکرار تفکر دیگران نیست



رسالت بوذری

آلبر کامو می گفت: با مردگان الزامی نیست.

این جمله درستی است. کسی که از میان ما رفت، دیگر رفته است و نمی تواند به همه جنجال های پیرامونش پایان دهد. ما هم اصولاً آدم هایی هستیم که حرف های فروخورده مان را پس از مرگ آدم ها بیرون می ریزیم. سیداحمد فردید، علی رغم همه جنجال های پیرامونش، بی سروصداترین و مهجورترین فیلسوف ایرانی است. شاهد

این مدعی من، این که پس از گذشت ۱۰ سال از فقدان او، این اولین گفت و گوی جدی است که آرای فرید را در آن به بررسی نشسته ایم، در حالی که دهها گفت و گو در این سالها درباره فرید منتشر شده که او را آماج کین تیزی کسانی قرار داده که در سالهای حیاتش، جرات رویارویی زبانی و قلمی با او را نداشتند و حتی پاره ای از آرای او را فهم نکرده اند

مسعود گلستان، از شاگردان مرحوم سیداحمد فرید است. او که قریب دو دهه با این حکیم فرزانه و شاگرد خلفش سیدعباس معارف زیسته است، از زوایای پنهان تفکر این فیلسوف خلوت گزیده آگاه است. گفت و گوی نگارنده با مسعود گلستان، زمستان گذشته به مناسبت اولین سالگرد فقدان سیدعباس معارف صورت گرفت و بنا بود در مجموعه ای به همین مناسبت منتشر شود، اما تنبلی و بی حوصلگی نگارنده این گفت و گو را هم مانند دیگر کارها



معلق گذاشت.



دهمین سال ارتحال دکتر سید احمد فرید بهانه مجددی برای گپی مفصل تر با مسعود گلستان شد که با ویرایش و حک و اصلاح فراوان ماحصل آن در مقابل دیدگان قرار دارد. شاید این گفت و گو دری بگشاید برای پرداختن جدی به آرای فیلسوفی که نخستین فلسفه پرداز عصر جدید ایران نام گرفته است. فیلسوفی که از حوالت تاریخی

سخن می گفت اما قدر سخنانش همچنان در میان دوستان و دشمنان به فراموشی سپرده شده است

آقای گلستان! تفکر خلاف آمد عادات مرحوم سیداحمد فردید، حداقل در حوزه حکمت اسلامی مبتنی بر چه پیش فرض هایی است و اگر این تقسیم بندی را که مبادی فکری مرحوم فردید مبتنی بر سه بخش کلی یعنی حکمت انسی و عرفان اسلامی، تفکرات مارتین هیدگر و ریشه شناسی (ایمولوژی) یا به تعبیر خودشان اسم شناسی (علم الاسماء) است، بپذیریم، برای ورود به نحوه تفکر سیداحمد فردید کدامیک بر دیگری مقدم است؟ آیا اهمیت ویژه قایل شدن برای جایگاه هیدگر در این نحوه تفکری و تاثیرپذیری مرحوم فردید از او هندسه این بنا را کمی تغییر نمی دهد؟

تفکر مرحوم سیداحمد فردید مقتبس از مآخذ مختلفی بود و هیدگر در این طریقت فکری، اتفاقاً بیشتر نقش سلبی داشت تا ایجابی. هیدگر شاید تنها فیلسوفی در غرب باشد که منابع تفکر غرب را مورد توجه و پرسش قرار داده و این منابع را مجدداً به بیان دیگر مطرح کرده است و مآخذ و منبع مناسبی برای کسانی است که می خواهند درباره غرب پرسش جدی مطرح کنند. اتفاقاً در این جا بحث سلب و ایجاب و نفی و اثبات هم نیست. یک متفکری در یک دوره ای از تاریخ ظهور کرده - که شاید مقتضای خود همان دوره تاریخی هم باشد - که تاریخ غرب را مورد پرسش جدی قرار داده است.

پس، از این جهت هیدگر برای مرحوم فردید مورد توجه بوده که ماهیت تفکر غرب را بیان کرده است. اما این به معنای تبعیت از هیدگر نیست. مرحوم فردید یک متفکر بود و هر متفکری مآخذ مختلفی دارد. اتفاقاً خود ایشان هم می گفت من با هیدگر هم سختم نه یک سخن!

بله. همین طور است! شما در تاریخ تفکر فلسفی و حکمی هیچ متفکری را سراغ ندارید که فی البداهه مطالبی را بیان کرده باشد، بلکه هر متفکری منابع متفاوتی دارد. از صدر تاریخ متافیزیک، افلاطون و ارسطو و دیگران را مشاهده کنید. ارسطو هر چند که در برخی از موارد با افلاطون مخالفت می کند اما مرید افلاطون است. منبع او افلاطون است. در تفکر مدرن هم شما هیچ متفکری را پیدا نمی کنید که منابع و مآخذ مختلف نداشته باشد. شما نمی توانید بگویید کانت، دکارتی است یا هیومی، چون هم دکارت و هم هیوم، منابع تفکر کانت بوده اند، در مورد هگل هم ماجرا به همین شکل است. نمی توانید بگویید منابع هگل متأثر از تفکر یونانی بوده یا متأثر از اسپینوزا. هگل متفکری است که منابع مختلفی دارد.

مرحوم سید احمد فردید هم از این دایره مستثنا نیست. یکی از مآخذ مرحوم فردید، تفکر هیدگر است. ماخذ دیگر حکمت انسی اسلامی متأثر از محی الدین است. منتها مرحوم فردید هیچ طریقت فکری را تکرار نکرده است، نه تفکر هیدگر را و نه تفکر محی الدین را. اصلاً کار متفکر تکرار تفکر متفکران دیگر نیست، بلکه با مآخذ مختلف ناگفته های آنان را مورد مذاقه قرار می دهد و به تفکر درمی آورد و به پرسش های جدید پاسخ جدید می دهد و همان طور که شما اشاره کردید مرحوم فردید هم به کرات می گفتند که من با هیدگر هم سخنم نه یک سخن. از طرف دیگر مرحوم فردید بیشتر متأثر از معارف اسلامی بود و اگر بخواهیم برای تفکر آن بزرگوار، ماخذ یا منبعی پیدا کنیم باید به معارف دوره اسلامی خصوصاً تصوف و حکمت انسی باز گردیم.

کمی هم به مرحوم سیدعباس معارف پردازیم، که فکر می کنم برای فهم آرای مرحوم فردید، بهترین ماخذ است. مایلیم از این جا آغاز کنیم که سیدعباس معارف که بود و چه کرد؟ این پرسشی است که خود آن بزرگوار در مقدمه کتاب «نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی» در مورد سید احمد فردید مطرح می کند و سعی می کند به این پرسش پاسخ دهد. از طرف دیگر این پرسش از آن جا مطرح می شود که معارف اگرچه در حوزه های مختلف کار کرده بود و اثر داشت، اما کمتر در محافل علمی ظاهر می شد و به بحث و درس به معنای مرسوم آن می پرداخت. مهم ترین مسئله در آشنایی و شناخت افکار مرحوم سید عباس معارف، رجوع به آثار ایشان است تا از فحوای کلام با فکر او آشنا شد. خوشبختانه از ایشان تاکنون دو اثر به چاپ رسیده است. یکی نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی که شما اشاره کردید و در اواخر حیات آن بزرگوار به چاپ رسید و دیگری دیوان اشعار ایشان مشتمل بر غزلیات و مثنوی ها که همزمان با نخستین سالگرد رحلت ایشان به زیور طبع آراسته شد. آثار دیگری هم از ایشان در دست است که در آینده نزدیک منتشر خواهد شد، از جمله شرح ادوار صفی الدین ارموی در موسیقی، رساله ای در اصول فقه و اقتصاد اسلامی و... که تنوع این آثار مبین احاطه ایشان بر علوم مختلف است. البته باید بگویم که ورود به علوم مختلف نزد ایشان نه از باب کلیات بلکه همراه با تفصیل فروع و جزئیات بود که از این جهت شخصیت منحصر به فردی داشت. هیچگاه پیش نمی آمد که سؤالی از ایشان در این علوم پرسیده شود و پاسخ، مبین احاطه و دقت بی نظیر نباشد

وجه ممیزه ایشان در ورود به علوم مختلف چه بود؟

احاطه بر دقایق علوم و معارف ثمره نگاه حکیمانه به علوم است. وقتی انسان سرچشمه های حکمت بر قلبش منکشف

شود به هر چه نظر کند گزارش حکیمانه از آن دهد. منظور آن از نگاه حکیمانه و گزارش حکیمانه چیست؟ واژه حکیمانه کمی مبهم به نظر می‌رسد چرا که هر کسی ممکن است ادعا کند بینش او نسبت به پدیده‌های اطرافش حکیمانه و به تبع آن سخنانش نیز از سر حکمت است! می‌خواهم بدانم معیار و ملاک نگاه حکیمانه چیست؟

قدما در تعریف حکمت آورده‌اند که حکمت علم به اعیان اشیا است و عمل به مقتضای آن. در تصوف اسلامی اعیان یا ماهیات اشیا ثبوت در علم خداوند دارند یا در مقام حضرت علمیه هستند و بالاترین مرتبه علم، رویت و شهود اعیان اشیا در علم خداوند است و به عبارتی، چنان که مرحوم معارف در آثار خود تصریح کرده است، انسان وقتی به مرتبه حکمت می‌رسد که مظهر اسم حکیم خداوند شود که البته باید افزود که این معنای از حکمت، از جمله مواهب است نه از مکاسب، چنان که حق تعالی فرموده است که «یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً» به هر کس که خواهد حکمت بخشد و به هر کس که حکمت بخشیده باشد، بی شک خیر بسیارش داده، که این خیر کثیر عین احسان است. از این جهت شیخ اکبر محی الدین بن عربی فص حکمت احسانیه را در کلمه لقمانیه تفصیل داده است که: «ولقد اتینا لقمان الحکمه» و شارحین این فص، حکمت را وضع شی در موضع آن تعریف کرده‌اند که در این معنا حکمت به معنای عدل است و احسان را فعل ماینبغی ان یفعل، تفسیر کرده‌اند. پس حکمت در این معنا مترادف با عدل و احسان است که حکمت، هر چه باید کردن و احسان هر چه شاید کردن. پس هر سه از یک وادی هستند و آنان که با استاد معارف محشور بوده‌اند به جان گواهند که وی علاوه بر حکمت، اهل عدل و احسان در مراتب مختلف بود.

سیدعباس معارف یکی از مسایلی را که باعث دگرگونی اش شده بود، برخورد و آشنایی با سیداحمد فرید می‌دانست و خودش معتقد بود که در مواجهه با مرحوم فرید گشتی در آرای او ایجاد شد. یعنی علی‌رغم مطالعه و آشنایی و احاطه با فلسفه اسلامی و غرب از این علوم بر او آشکار نشده بود. می‌خواهم بدانم در برخورد با مرحوم فرید چه رخ می‌دهد که پیش از آن نداده بود؟ به عبارت دیگر چه وجهی از علوم بر او مکشوف می‌شود؟ مرحوم معارف یکی از سوانح زندگی خویش را که موجب انقلاب در احوال و آرای ایشان شده بود، آشنایی با مرحوم فرید و آرای ایشان می‌دانست. معارف آنطور که نقل می‌کرد در سنین جوانی علوم معقول و منقول اسلامی را نزد استادان مختلف در زنجان، سمنان و تهران آموخته بود که همه آنها از جمله کسب معلومات بود، اما کنه و باطن آن علوم بر او آشکار نشده بود. آشنایی با تفکر استاد فقید دکتر سید احمد فرید موجب تحولی عظیم در ایشان شد که همواره از آن به نیکی یاد می‌کردند و آثار ایشان از جمله کتاب نگاهی دوباره به مبانی حکمت انسی و

همچنین دیوان اشعار خصوصاً مثنوی حکمت تاریخ و سرمداران مشحون از تاثیر دکنتر فردید بر ایشان است. کتاب نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی هم به شدت تحت تاثیر مرحوم فردید و اصلاً درباره اوست. مجالی نیست در این گفت و گو، که به این کتاب پردازیم، چون می دانم که شما در جریان تالیف آن از ابتدا بوده اید، اما آنچه مرحوم معارف قصد پرداختن به آن را داشته و اتفاقاً ناتمام می ماند و اجل به او مهلت اتمام کار را نمی دهد، تبیین تفکر سیداحمد فردید است. طریقت فکری که در پرتو حکمت انسی و علم الاسماء تاریخی معنا پیدا می کند. همان طور که اشاره کردم، کتاب نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی شرح و تفصیل آرای استاد فردید است چنان که خود ایشان در مقدمه این کتاب آورده اند که کتاب حاضر، نگاهی است دوباره به مبادی حکمت انسی در پرتو افکار استاد سیداحمد فردید. به طور کلی اگر ما بخواهیم تفکر مرحوم استاد فردید را معنون به عنوانی کنیم، مناسب ترین آن چنان که مرحوم معارف نیز اشاره داشته اند:

«حکمت انسی و علم الاسماء تاریخی» است

به نظر می رسد از آن جا که این عنوان کمی کلی است، باید راجع به آن توضیح بیشتری بدهید. واژه های حکمت، حکمت انسی علم الاسماء و علم الاسماء تاریخی در تفکر مرحوم فردید دارای معانی خاص خود هستند. ضمن این که اصطلاح حکمت انسی در کتب فلسفی کمتر دیده می شود. شاید تقسیم بندی حکمت نظری و عملی بیشتر مبنا قرار گرفته باشد و به نظر می رسد حکمت انسی از اصطلاحاتی است که مرحوم فردید رایج کرد. اساساً مقسم حکمت انسی چیست و با چه پیش فرض هایی یکی از تقسیمات حکمت، حکمت انسی است و آیا مرحوم فردید بین حکمت و فلسفه تفاوت قایل بودند و آیا فلسفه را از انواع حکمت می دانستند یا معتقد بودند که فلسفه یونانی است؟ مرحوم فردید در تقریرات خود این معانی و اصطلاحات را از جمله «حکمت» و «حکمت انسی» و «علم الاسماء» و «علم الاسماء تاریخی» تفصیل داده اند. من سعی می کنم با توجه به این پرسش شما و به اجمال و با توجه به کتاب مرحوم معارف این معانی را بسط دهم. همان طور که عرض کردم در تعریف حکمت آورده اند که علم به اعیان و حقایق اشیا و عمل به مقتضای آن است. بدین ترتیب آدمی هنگامی که از زندگی روزمره و تدبیر معاش ملالت خاطر پیدا می کند از فطرت اول به فطرت ثانی و یا از مرتبه آگاهی و یقین علمی به مرتبه خودآگاهی و یقین عینی می رود چنان که آورده اند: «من اراد ان يتعلم الحكمة فليطلب فطره ثانية». در معنای ظاهری، شرط تحصیل و تعلیم حکمت رفتن از فطرت اول به فطرت ثانی است که البته این میسر نمی شود مگر با حیرت و ترس آگاهی. این حیرت قرین با ملالت خاطر است که همراه با درد و وجد و حال و عافیت سوزی است. تا وجد و شیدایی و جنون نباشد انسان، افتاده در زندگی روزمره است. انسان به مدد این احوال پرسش می کند که حقایق اعیان و اشیا چیست و در پس این

ظواهر، چه بواطنی مستتر است

به نظر می‌رسد این مرتبه خواص است، یعنی اطلاق عوام بر آن کمی اشتباه است. یعنی همین تعبیر خود شما که این مرتبه را از مواهب دانستید نه از مکاسب و شاید فراگیر نشدن این درجه از حکمت هم از همین جا ناشی می‌شود. بله، همین طور است. این حالت از آن خواص یا به تعبیر مرحوم فردید ملاء خاص است که به اصطلاح افلاطونی از مغاره عادت به در آمده و از پس اضلال و امثال در پی اعیان و مثل هستند و بدین ترتیب هر که انکار اعیان و حقایق کند در مرتبه فطرت اول و آگاهی صرف متوقف مانده و اشتغال به متکثرات دارد. چنان که حضرت مولانا می‌فرماید:

عجز از ادراک ماهیت عمو

حالت عامه بود مطلق مگو

چون که ماهیات و سر سرشان

پیش چشم کاملان باشد عیان

همان عالم مثل افلاطونی!

بینید سر سر ماهیات، مظهریت اسماء است نه مثل افلاطونی. بدین ترتیب پرسش خود آگاهانه شرط وضع حکیمانه است. این پرسش، تصنعی و تکرار پرسش متفکران دیگر نیست، بلکه مقامی است که قرین با حیرت و ملالت خاطر است و به تعبیر هیدگر پرسش تمهیدی یا اهدایی است. سؤال قبلی من بی پاسخ ماند. درباره حکمت انسی و مقسمات آن سخنی نگفتید و این که در این میان بالاخره جایگاه فلسفه کجاست؟ نسبت حکمت و فلسفه چیست و آیا تلقی مواهب از حکمت کردن نوعی جبری مسلکی را به همراه ندارد؟ «یوتی الحکمه من یشاء» با تفسیر شما که اتفاقاً با تفسیر روایی و عقلی علامه طباطبایی هم کمی متفاوت است، نگاه فردگرایی را در نشر حکمت حاکم می‌کند.

بینید، در دوره اسلامی حکمت را منحصر به چهار قسم دانسته‌اند. مقسم اول، تقسیم آن به حکمت بحثی و حکمت

ذوقی است. اساس حکمت بحثی بر استدلال و مبنای حکمت ذوقی بر کشف و شهود است. مقسم دیگر التزام به وحی و کتاب و عدم التزام به آن است. بدین ترتیب اگر مبنای استدلال و التزام به کتاب در میان باشد آن را علم کلام خوانده اند و اگر استدلال، اساس باشد و ملزم وحی نباشند فلسفه یا حکمت مشاء نامیده می شود. از طرف دیگر اگر مبنا کشف و شهود باشد و ملتزم به کتاب نباشد حکمت اشراق و در صورتی که اساس، کشف و شهود باشد و التزام به وحی و کلام... قرین آن باشد، تصوف نام نهاده اند. البته باید بدین نکته توجه داشت که در تصوف هرچند کشف و شهود، مدار تفکر است، اما آن جا که مقام حصول و بیان ذوق است، استدلال نیز راه دارد که با استدلال فلسفی متفاوت است و آن را منزلت بین مشهود و معقول نام نهاده اند. که گویا مرحوم فردید به همین قسم اخیر تعلق خاطر داشت!

بله. ایشان اساس تفکر خود را بر همین قسم اخیر بنا کرده بود و در سال های قبل طریقت تفکر خود را حکمت معنوی می نامید اما به جهاتی که توضیح خواهم داد، حکمت انسی را برگزیدند. با این توضیحات مبنای تفکر مرحوم فردید هم تصوف اسلامی بود؟

بله، دقیقاً، اما بدون تکرار مسایل گذشته. ایشان با توجه به انحیاز در زمان و مکان و نظر به تفکر آینده و عنایت به ادوار تاریخی و ظهور اسماء به تکرار مسایل گذشتگان پرداخت. بلکه بیانی دیگر از همان حقایق را با توجه به زمان و مکان به سخن درآورد و به تعبیری حکمت «منطوق بها»ی متصوفه را با مبادی علم الاسماء تاریخی بازخوانی کرد و حکمت «مسکوت عنها»ی ایشان را به سخن درآورد

بدین جهت مرحوم فردید برای طریقت فکری خویش اصطلاح حکمت انسی را اختیار کرد. ایشان انس را با Gnosis یونانی و شناسای فارسی هم ریشه و هم معنی می دانستند و «Gnosticism» با حکمت انسی مناسبت دارد چون اساس در گنوستیسیم انس با وحی و شناسای کلام... بودن است. در این طریقت علاوه بر آن که مدار بر کشف و شهود است، موانست و الفت با کلام الهی نیز شرط است.



نسبت بین حکمت انسی با عرفان از دیدگاه مرحوم فردید چگونه بود؟ ایشان تفاوت قابل بودند بین Gnosticism و Mysticism. میستیزیسم که به عرفان ترجمه می شود و مناسبت با Spritualism دارد مناسبتی با شناسایی و شناخت و از آن جا با سیر و سلوک ندارد و نشانی از مقامات خوف و به تعبیر ایشان خوف اجلال و ترس آگاهی و هیبت و انس در این نحله وجود ندارد، در صورتی که اساس گنوستیسیزم خوف اجلال و ترس آگاهی و هیبت و انس است و مناسبت با عافیت سوزی و شوریده سری دارد. در حکمت انسی و گنوستیسیزم عافیت طلبی و تن آسایی جایی ندارد و در مقابل مرگ آگاهی و ترس آگاهی و شیدایی و وجد و سکر و در نهایت محو موهوم و صحو معلوم اساس آن است و در این مقام سبحات جلال منکشف می شود و انسان در مواجهه وجه ... به مقام هیبت می رسد. مرحوم فردید معتقد بودند هیبت با Sebas یونانی و سبحة اشتراک لفظی و معنوی دارد و آن مقامی است که در مقام جلالت خود بر سالک منکشف می شود. در تصوف اسلامی هیبت آخرین مرتبه وجد و حال است و تا به سراغ انسان نیاید انس با حق پیدا نشود و آخرین مرتبه انس به حق نیز هیبت است و شخص سالک افتاده در میان انس و هیبت است که این خود از ادوار هرمنوتیک یا دور زند آگاهی است. در باب هرمنوتیک نظر ایشان چه بود؟ آیا مانند هیدگر فلسفه را هرمنوتیک می دانستند؟ چون هیدگر معتقد بود خود فلسفه هرمنوتیک است یا خواهد شد. اصلاً درباره واژه هرمنوتیک چه نظری داشتند؟ این واژه را اتمولوژی کرده بودند؟

هرمنوتیک یا به تعبیر ایشان زند آگاهی ماخوذ از لفظ هرمس است. ایشان قایل بودند از آن رو که هرمس را اخنوخ و ادریس هم گفته اند با گنوسیسی یونانی هم ریشه و هم معنی است. ادریس به یونانی از مصدر Oidein به معنی دیدن و دیدار است و ادریس یعنی دانا و همچنین دانستن که با شناسا و gnosis هم ریشه است. شما ملاحظه می فرمایید که ارتباط این الفاظ با هم مبنای عزیمت تفکر دکتر فردید و نقطه عطف توجه به حکمت انسی بوده است. در حکمت انسی و تصوف اسلامی نبوت و انباء را دو قسم کرده اند. یکی نبوت تعریف، دیگری نبوت تشریح و نبوت تعریف باطن نبوت تشریح است که به اعتباری مرتبه ولایت به فتح واو است که اساس ولایت به کسر واو است. «ولی» هم که باطن نبی است! بله، دقیقاً، و افضلیت هر کدام از این مراتب در منابع تصوف اسلامی به تفصیل بیان شده است. از جمله در آثار سیدحیدر آملی این نبوت تعریف یا ولایت همان مرتبه خضر است. از طرفی از نظر دکتر فردید خضر با ادریس اشتراک لفظی و معنوی دارد و هرمس نیز با ریشه هرم و هورمان در عربی که به معنای هوش و عقل و جان و روان است مناسبت دارد و از طرفی با کلمه علیم هم ریشه است. البته تمام این اتیمولوژی ها مبتنی بر قواعد خاص و اصول موازنه بین زبان های هند و اروپایی و زبان عربی است که در این جا مقام بیان آن نیست. مرحوم معارف در کتابشان این موضوع و همچنین موضوع ادوار هرمنوتیک را بسیار عالمانه تفصیل داده اند.

درباره مبداء سوم تفکر مرحوم فردید یعنی همان مبادی اسم شناسی (اتیمولوژی) هم نظرات مختلفی بیان شده است. عده ای از انحصار حقیقت واژه ها و رواج نوعی پدرسالاری فلسفی سخن گفته اند. بعضی از منتقدان تئوریک مرحوم فردید هم معتقدند ایشان به تقلید از هیدگر به اسم شناسی روی آورده و هیدگر هم تنها به واژه های آلمانی و یونانی و لاتین می پردازد، اما مرحوم فردید پا را فراتر گذاشته و از واژه های عربی و فارسی و پهلوی و اوستایی و ترکی و یونانی و لاتین و سانسکریت به واژه های چینی و ژاپنی هم می رساند و این چیزی است که زبان شناسان به آن ریشه شناسی عامیانه

(Popular folk etymology) می گویند. کمی به این موضوع پردازیم و جایگاه اتیمولوژی در تفکر مرحوم فردید و آرای منتقدان آن را بررسی کنیم

بله، به نکته خوبی اشاره کردید. اتفاقاً می خواستم در بحث علم الاسماء به اهمیت موضوع اتیمولوژی اشاره کنم. اتیمولوژی در تفکر مرحوم فردید امری اتفاقی و یا از سر تفنن و بازی با کلمات نبوده است. هرچند مطالبی این طرف و آن طرف در روزنامه ها خوانده ام که ندانسته و نفهمیده و مطابق مزاعم همگانی این موضوع را زبان زرگری نامیده

بودند، از چند جوان روزنامه نگار که اصلاً مبادی ندارند و بیشتر اهل جنجال هستند توقعی دیگر نباید داشت اما به مصداق بیان لسان الغیب که:

«نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند» باید از جنجال های ژورنالیستی که از بهر دل عامی چند، حقایق را تحریف می کنند، اجتناب کرد.

فکر می کنم از لفظ ایتمولوژی آغاز کنید بهتر باشد، چون مرحوم فردید گویا خود این لفظ را هم ایتمولوژی کرده اند!

بله، ایشان لفظ ایتمولوژی را ایتمولوژی کرده اند و معتقد بودند که Etymos یونانی و لاتین با «حق» عربی هم ریشه است. Etymos یونانی با hat به هندی قدیم و «هست» فارسی و حق و حتم عربی اشتراک لفظی و معنوی دارد. Etazein یونانی یعنی تحقیق می کنم. از طرفی حق با حتم و محتوم ارتباط دارد و از این جا کلمه اسم در عربی با ایتموس (Etymos) هم ریشه و هم معناست و مراد از اسم همان علم به حقایق اشیاست. زیرا در تصوف اسلامی تمام ماهیت مظاهر اسماء حق در عالم، اعیان ثابت هستند و علم به حقایق اشیاء در حقیقت علم به مظاهر اسماء حق و از آن جا خود اسماء حق است و کلمه ایتمولوژی نزد مرحوم فردید به معنای لقاءالحق و لقاءالاسم است. چون Logie نیز با لقاء هم ریشه است و ایتمولوژی یعنی لقاءالحق و لقاءالاسم. یعنی از حق، تلقی اسماء می کند «فتلقى آدم من ربه کلمات»

جالب این جاست که ایشان می فرمودند که در هندی قدیم ترکیب deva-vidya که به معنی دیدار حق و لقاء الحق و به تعبیر جدید به معنای تئولوژی (theology) است، علاوه بر خداشناسی به معنی علم اشتقاق نیز آمده است، چون در آن دوره کلام و کلمه معنی دیگری داشته است و وجه تسمیه و علم اشتقاق با معانی اصلی کلمات ارتباط داشته و کلام انسان که حادث به حدوث زمانی است، ریشه در کلامی دارد که حادث به حدوث دهری و از آن جا حادث به حدوث سرمدی است.

و این مفهوم با بیان هیدگر در کتاب نامه ای در باب اومانیسیم که زبان را خانه وجود می دانست قرابت معنایی دارد. همین طور

بله، اصل کلام و کلام نفسی حادث به حدوث سرمدی است و مرحوم فردید سخن هیدگر را در آغاز کتاب نامه ای در باب اومانیسیم که گفته است کلام موطن وجود است، بدین صورت تفسیر می کردند که کلام مقام وجود است و انسان در جوار این مقام است که مقام دارد. کلام، قدیم نیست، اما حادث به حدوث زمانی هم نیست، بلکه حادث به

حدوث سرمدی و آنگاه حادث به حدوث دهری است و وجود نزد هیدگر حادث به حدوث دهری است. چنان که ابن عربی گفته است که «کَلِمَا دَخَلَ فِي الْوُجُودِ مَتْنَاهُ»

پس از اتیمولوژی، علم الاسماء فرا می رسد یا با گذر از اتیمولوژی مرتبه جدیدی که آن با اسم شناسی ملازمه دارد پدید خواهد آمد؟

بینید مرتبه پس از اتیمولوژی همان علم الاسماء و علم الحقایق است که با انس با کلام ... می توان حقایق اشیا را در علم حق شهود نمود

مگر علم الاسماء ریشه تاریخی ندارد که در هر دوره ای اسمی ظهور و غلبه پیدا می کند؟

بله، تفکر مرحوم فردید به این جا ختم نمی شود، بلکه مراد ایشان از علم الاسماء وجه تاریخی نیز دارد بدین معنا که در هر دوری اسمی ظهور پیدا کرده و اسمای دیگر مستور شده و اختفا پیدا می کند و از این دو حکمت انسی با مواقف و مواقیت تاریخی مناسبت دارد. در نزد ایشان زمان صورت خطی ندارد، بلکه زمان امر تاریخی است و حقیقت در هر دوری در صورت اسمی به ظهور می رسد. در هر دوری اسمی از اسمای حق ظهور پیدا می کند که موقت آن اسم است و اسما دیگر نهان و در موقف است. این اصطلاح مواقف و مواقیت تاریخی نزد مرحوم فردید است. تفصیل این معنا جز با رجوع به حکمت انسی و تصوف اسلامی میسر نیست و مرحوم معارف این معانی را به نحو بسیار دقیق بسط و تفصیل داده اند که برای فهم تفکر استاد فردید ماخذ معتبری است. درباره تقسیم ادوار عالم به پنج دوره پریروز، دیروز و امروز و فردا و پس فردا که هر یک مظهر ظهور اسمای خاصی هستند هم توضیح دهید. مرحوم معارف مثنوی بلند حکمت تاریخ را با الهام از این تقسیم بندی استاد فردید سروده اند. البته به طور خاص سؤال من این است که چگونه در هر دوره ای اسمی مخفی می شود و دوران غرب مقارن با کدامیک از این پنج دوره است؟

مرحوم فردید مطابق با طریقت فکری خویش که همان حکمت انسی و علم الاسماء تاریخی است ادوار عالم را به پنج دوره تقسیم می کردند: پریروز، دیروز، امروز، فردا و پس فردا. هر یک از این ادوار شامل ادوار فرعی یا به عبارتی شامل اکوار نسخ و فسخ و مسخ است. البته پریروز نسخ ندارد و پس فردا نیز فسخ و مسخ. دوره پریروز، امت واحده سرآغاز تاریخ است که برای ما بهشت محالی است، چون قابل تکرار نیست؛ «لاتکرار فی التجلی». با اساطیر

دوره پریروز مسخ و فسخ می شود و با متافیزیک یونانی که دیروز بشر است اسم ظاهر در دوره امت واحده نسخ و نهان می شود و تاریخ دیروزی بشر تاسیس می شود. متافیزیک یونانی غفلت از حقیقت پریروزی بشر است. نیست انگاری به معنای نیست انگاشتن حقیقت وجود و اشتغال به نحوی از انحاء موجود و به عبارتی موجود بینی با متافیزیک یونانی آغاز می شود و این معنای غرب زدگی است. غرب زدگی نزد استاد فرید یک مسئله سیاسی و اجتماعی نیست، هرچند لوازم و تبعات سیاسی دارد. غرب زدگی، غرب گرایی یا Occidentulism نیست، بلکه ایشان کلمه یونانی dysis که با دجی عربی هم ریشه است و به معنای سیاهی شب و ظلمت است، معادل آن می گرفتند که با دوش فارسی هم ریشه است که هم به معنای غروب است و هم به معنای تاریکی. به عبارتی غرب زدگی یعنی دوشینه زدگی و به این اعتبار، تاریخ غرب، تاریخ غروب حقیقت شرق و اشراق است و به تعبیر مرحوم معارف در مثنوی حکمت تاریخ «سیه روزی که از مغرب زند سر». این روز تاریک مقارن غروب خورشید شرق و پریروز تاریخ است و این یعنی غرب زدگی و به این اعتبار یونانیت یعنی غرب زدگی، البته غرب زدگی بسیط و نه مضاعف. نسخ و مسخ فرهنگ یونانی با تمدن یونانی و حوزه اسکندرانی شروع می شود و اسم مسیح این دوره را نسخ می کند. اما تفسیر یونانی و اسکندرانی از مسیحیت موجب ظهور دوره جدید و غرب زدگی مضاعف می شود. با ظهور دوره جدید و موضوعیت نفسانی و اومانیسیم، غرب زدگی مضاعف می شود.



که این توصیف امروز تاریخ بشر است مظهر اومانیسیم!

بله، دقیقاً. این دوره از رنسانس آغاز می شود و تا قرن حاضر صورت مسموخ آن ادامه دارد که به تعبیر مرحوم فرید بشر اکنون در شامگاه تاریخ و در ظلمات آخرالزمان و در شب تاریک به سر می برد. فردای تاریخ تمنای گذشت از دوره جدید است. با آشفستگی و نظریات له و علیه، بشر اکنون در انتظار پس فردای تاریخ است که با ظهور مهدی موعود و صاحب وقت و زمان همراه است. در کنار این تاریخ، تاریخ انبیای الهی نیز حضور دارد که هر یک از انبیا دعوت به اسمی می کند که مظهر آن است، تا انسان از ورای حجاب نفسانیت و نفسانیت مضاعف، ملاقی حضور حق

گردد، که ظهور تام و تمام آن با حقیقت جامع اسلام است. چون نبی اسلام مظهر اسم جامع الهی است، تاریخی هم که در ذیل حقیقت اسلام محقق خواهد شد، جامع تواریخ الهی است که ظهور تام و تمام آن به دولت اسم مهدی (عجل...) تعالی فرجه الشریف) بشارت داده شده که این پس فردای تاریخ است و به تعبیر مرحوم فردید در این دوره با انتظار آماده گر و جهاد اصغر و اکبر باید مهیای دولت صاحب وقت و زمان بود. مرحوم معارف بنا داشت که حکمت تاریخ خود را براساس تفکر مرحوم فردید در جلد دوم کتاب خود تفصیل دهد، اما بیماری مهلت این مهم را به وی نداد و بخش هایی از حکمت تاریخ و مسئله غرب زدگی را در انتهای کتاب نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسی آورده است که برای فهم این نظریه و تفصیل آن باید به کتاب مراجعه شود. در این فرصت کم، مجال این توفیق نیست. قصد من در پاسخ به پرسش شما فقط اشاره به این موارد بود که شاید خواننده علاقه مند به این آثار مراجعه کند. همین جا از دوستان و شاگردان مرحوم معارف تقاضا دارم در این دوران علامه سازی به دور از شائبه خود اثباتی، بگذارند آن سید بزرگوار همچنان که درویشانه می زیست به دور از القاب رایج، خود به سخن آید و با آثار و اشعارش بر جان ها اثر گذارد.

اخیراً آقای داریوش آشوری مقاله مفصل بیست و چند صفحه ای درباره مرحوم فردید منتشر کردند با عنوان «اسطوره فلسفه در میان ما، باز دیدی از احمد فردید و نظریه غرب زدگی» که به نظر می رسد در نوع خودش جالب و قابل تامل است. از این جهت قابل تامل که انتقادهای آقای آشوری که سال ها چشم به دهان مرحوم فردید داشته اند، کمی غیر عالمانه به نظر می رسد ایشان وقتی به ماخذ دکتر فردید اشاره می کند، آن را به شکل کلافی سر در گم تعبیر می کند. او فلسفه دکتر فردید را آمیزه ای از ابن عربی و فلسفه تاریخ هگل و صورت و ماده ارسطو و تاریخ هستی هیدگر بیان می کند و معتقد است این فلسفه، گذشته از آن که با هیچ نظمی بیان نمی شود هرگز شرح و بسط نظری نیز نمی یابد و به تعبیر آشوری به دستگاه فکری بر سر پایی تبدیل نمی شود و هرگز نوشته نمی شود. او دلیل آن که این مفاهیم بسط نمی یابد را خلاء هایی میان ماخذ می داند. یعنی یکی از تاویل عرفانی اسطوره و دیگری برگرفته از تاریخ شناسی فلسفی است که میان اینها حوزه های پرنشدنی وجود دارد. اصلاً موضوع بحث همین جاست. نکته ای که آقای آشوری بر آن تاکید دارند، عدم همخوانی تالیف عرفان نظری ابن عربی و تفکر هیدگر است، که همان طوری که شما اشاره کردید از دیدگاه ایشان یکی مبتنی بر اسطوره و دیگری مبتنی بر تاریخ واقعی است. اما برای مرحوم فردید و همچنین ابن عربی قرآن و قصص آن اسطوره نیستند، بلکه عین تاریخ حقیقی و واقعی است. اتفاقاً وقتی آیات قرآن بر پیامبر نازل می شد کفار هم معتقد بودند که این آیات اساطیر و امانی است

و اذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطير الاولين (سوره نحل - آیه ۲۴)

اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين (سوره قلم - آیه ۱۵)

همان طور که در بحث علم الاسما هم خدمتتان عرض کردم، از منظر مرحوم فردید، تاریخ، محل ظهور اسماء الهی است و هر دوری از ادوار تاریخ، مظهر اسمی از اسماء حضرت حق است. چنان که ابن عربی و شارحان وی معتقد بودند و در تقسیم اسماء به اسماء ذات، صفات و افعال، قایل بودند آن قسم از اسماء افعال که حاکم بین ازل و ابد و در سیطره زمان، فانی هستند در تاریخ ظهور و تجلی پیدا می کنند، آقای آشوری اشاره کرده اند که تاریخ اسلام و ظهور «حقیقت محمدیه» هم در شکم تاریخ غروب حقیقت محو می شود، در حالی که ماهیت تاریخ، تخصصی است. چنان که «اختصاص اسماء» یکی از مسایل مهم حکمت تاریخ مرحوم فردید بود. در کنار تاریخ شرک و غفلت از حقیقت، تاریخ انبیا و اولیا جهت مقابله با صور شرک نیز وجود دارد. چنان که حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) برای نسخ پاگانیسم یونانی و رومی ظهور کردند، اما تفسیر هلنی از مسیحیت موجب مسخ تاریخ مسیح شد، در حالی که در کنار آن مبارزه نیز علیه شرک وجود داشته است و «حقیقت محمدیه» که در واقع حقیقت تمام انبیا است به بعضی شئون، در صورت پیامبر خاتم به نحو اتم ظهور پیدا می کند، اما تحقق تام و تمام آن به ظهور منجی آخر الزمان بشارت داده آمده که البته از نظر آقای آشوری این معنا، اسطوره است که بیان کرده اند «سرانجام، این گزارش اسمانی با اسطوره شیعی ظهور امام زمان پایان می یابد!» اما از نظر مرحوم فردید و ابن عربی عین تاریخ حقیقی

از طرف دیگر آقای آشوری علم الاسماء محی الدین را صورتی از ما بعدالطبیعه فلسفی یا شبه فلسفی می داند و معتقد است دستگاه تاویلی محی الدین بنیاد نو افلاطونی دارد.

این البته نظریه منسوخ مستشرقین است، چون اگر آقای آشوری دقت بیشتری می کردند عالم مثال را با عالم اسماء مقایسه نمی کردند. چون عالم مثال در بیان تطبیق با عالم ارواح کلیه که از مراتب وجود عینی است نه علمی، مطابقت می کند و در افلاطون و افلوطنین موضوع اسماء مطرح نشده است و اسماء چنان که ایشان اشاره کرده اند، ماهیات اشیا نیستند، بلکه مظاهر اسماء یعنی اعیان ثابته، ماهیات اشیا به شمار می روند. حضرت اسمیه خود از مراتب تجلی ذات به ذات است که ذات، خود متعالی از تجلیات اسمانی و صفاتی است. حتی اطلاق لفظ وجود به ذات به قول قونوی - شارح سترگ ابن عربی - از برای تفهیم است و ذات خود متعالی از قید اطلاق و تقید است که این مراتب ذات، خصوصاً ذات لابشرط مقسمی در هیچ یک از اقسام متافیزیک مورد بحث و تفسیر نبوده است و چگونه

می توان تصوف نظری را صورتی از متافیزیک یونانی دانست. اگر ایشان دقت بیشتری به دقایق و ظرایف مباحث وجود و تجلیات آن که موسوم به حضرات خمس است می کردند و صرفاً به شباهت های صوری و ظاهری اکتفا نمی کردند هرگز قایل به این اتصاف نمی شدند.

بازگردیم به بحث اتیمولوژی. آشوری معتقد است اثبات هم ریشگی میان واژه های بومی فارسی و عربی و ترکی و چینی ناممکن است، زیرا از خانواده های زبانی گوناگون اند. او می گوید فردید بسیاری از واژه های عربی و یونانی را هم ریشه می دانست که به کل بی پایه است، چون زبان یونانی از خانواده هندواروپایی است و زبان عربی از خانواده زبان های سامی و از همین رو از نظر تاریخ تکوینی میان واژگان آنها نمی تواند رابطه هم ریشگی باشد. در مورد بحث اتیمولوژی همان طور که خودتان می دانید و دیگران هم اذعان دارند براساس نظریه غالب زبان شناسان، شاخه زبان های هندواروپایی با زبان های سامی متفاوت است، اما مرحوم فردید به این تفاوت قایل نبودند و این دو را از ریشه واحدی می دانستند و در یادداشت هایی که از ایشان در هامش منابع مختلف باقی مانده می توان به صورت مدلل این پیوستگی را به اثبات رساند. البته در غرب هم منابع متعددی وجود دارد که سعی کرده اند به این پیوستگی اشاره کنند که اگر آقای آشوری علاقه مند بودند می توانم لیست این منابع را برای ایشان ارسال کنم، اما مرحوم فردید به صورتی دیگر و با وجه نظر حکمی به این مسئله می پرداختند که البته برای اهل فن جای لا و نعم وجود دارد، که ان شاء... با چاپ بخشی از این آثار می توان این موضوع را در معرض قضاوت اهل تحقیق قرار داد و با استناد به کتابی که اتیمولوژی های منقول از مرحوم فردید به غلط شنیده شده و بعد به چاپ رسیده و صورت یونانی، لاتین، سانسکریت و زبان های دیگر به غلط ثبت شده نمی توان قضاوت کرد. آقای گلستان! حالا که دهمین سالگرد ارتحال مرحوم فردید را پشت سر گذاشته ایم، شاید بد نباشد ماجراهای سیاسی را که حول و حوش شخصیت - و نه تفکر - سید احمد فردید دور می خورد کمی بکاویم. ببینید همان طور که عرض کردم بعضی از مفاهیم در تفکر مرحوم فردید نقش سلبی و ایجابی داشت. تفکر استاد، هر چند مستقیماً معطوف به مباحث سیاسی نبود ولی در سیاست نیز مقتضیاتی سلبی و ایجابی داشت. درباره مقتضیات سلبی اگر مایل باشید بعد از پاسخ شما به این سؤال صحبت کنیم. اگر ممکن است شما مقتضیات ایجابی را که در پاسخ همین سؤال من است بیان کنید

بله، مقتضیات ایجابی تفکر مرحوم فردید در سیاست، می تواند جلوه های گوناگونی داشته باشد ولی شاید بتوان همه آنها را تحت یک عنوان مورد بحث قرار داد: «انتظار آماده گر» آنچه استاد ما را بدان فرا می خواند. گذشت از حجاب تاریخی نفسانیت و نفسانیت مضاعف است که حصول به چنین امری بدون تمسک به توحید ممکن نیست. به

نظر استاد، هرچند سیر تاریخ در جهت نسخ سوئز کتیوبته و ظهور امت واحده پایان تاریخ خواهد بود که ایشان از آن به پس فردا تعبیر می کرد. ولی معتقد بود که ضرورت ایجاب می کند که انسان در جهت نفی و رفع این حجاب مجدانه، مجاهدت کند. استاد فردید، منتظران امت واحده پایان تاریخ را ارج می نهاد ولی انتظار حقیقی در ظهور این امت را عین مجاهدت برای وصول به آن می دانست و از آن به طریقت رندی تعبیر می کرد. شاید بتوان گفت که هیدگر نیز با تمایز نهادن بین «Warten» و «erwarten» اشارتی به انتظار آماده گر داشته است. مرحوم فردید به حماسه نیز ارج می نهاد ولی حماسه برای او فداکاری و جان فشانی در راه مبارزه با امپریالیسم بود و بی تردید هرگز خشونت طلبی ادعایی گروه های به اصطلاح فشار را مصداقی از حماسه نمی دانست. آقای آشوری - و دوستان دیگرشان - در جایی نوشته است از سردبیرهای یکی از نشریات شنیدم که افرادی به مجلس درس ایشان می رفتند و فتوای قتل می گرفتند، آیا این استدلال از کسی که خود را اهل برهان و استدلال می داند پذیرفتنی است؟ من هم می توانم بگویم که از کسی شنیده ام که آقای آشوری با فلان فرد و موسسه ارتباط داشته و دارند. در هر حال استاد فردید تنها پیران سیاسی کرشمه کار با غرب را مورد تعرض قرار می داد و با گروه های سیاسی جوان که از سر کم اطلاعی و بی تجربگی گاه تمایل به غرب نشان می دادند صبور و کاملاً متحمل بود. درباره مقتضیات سلبی تفکر مرحوم فردید در سیاست هم گویا مطلبی داشتید. بله، به اعتقاد استاد فردید نفسانیت ملازم غفلت از حقیقت وجود و نیست انگاری حق است. زیرا تا هوای نفس در کار نیاید معبودی به جز حق پرستیده نخواهد شد و حکیمان انسی نیز به این امر تصریح کرده اند. این تعبیر نیست انگاری هم از ترکیبات مرحوم فردید است که در برگردان نهیلیسم به کار برده اند. بله، دقیقاً. فرق اساسی میان نیست انگاری دوره جدید و نیست انگاری پیش از آن این است که در دوره جدید هوای نفس که در پرده و حجاب خود را می پرستید، این بار پرده از رخ می افکند و بدون حجاب خود را می پرستد و در حقیقت نیست انگاری و نفسانیت تضاعف حاصل می کند. از همین جهت پاگانیسم و کاسموسانتریسم نیز که دو خصیصه اصلی نیست انگاری در دوره ما قبل جدید است صورتی از نفسانیت به شمار می رود اما این نیست انگاری و نفسانیت مضاعف نیست. در دوره جدید از آن جا که هوای نفس امر به پرستش خود می کند و عابد و معبود نیست انگار متحد می شوند این نفس پرستی تضاعف حاصل می کند و آنتروپوسانتریسم جانشین پاگانیسم و کاسموسانتریسم می شود. استاد فردید در توضیح این امر معمولاً بدین حدیث نبوی استناد می جستند که: «لکل شیئی نفس و نفس النفس الهوا» از این جهت تاریخ میان دو امت واحده سرآغاز و سرانجام تاریخ (پرپرروز



